**درس خارج فقه استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14040126**

**جلسه 100**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این بود که **زمان وجوب زکات و زمان تعلق زکات** کی هست.

 عمده بحث مبتنی بر **دو روایت سعد بن سعد** بود در یک روایت سعد بن سعد مدار را بر اذا خرص اخرج زکاته قرار داده بود در یک روایت گفته بود روایت دوم که البته در مورد خصوص عنب نبود به طور کلی در مورد چهار تا غله حنطه و شعیر و تمر و عنب تعبیر کرده بود اذا ماصرم و اذا ما خرص در مورد **روایت دوم** احتمالات مختلفی که در این روایت هست را در جلسه قبل عرض کردیم به نظر می رسد که **قویترین احتمالی** که این روایت هم ذاتاً در مفاد این روایت هست هم به قرینه روایت دیگر سعد بن سعد هست آن این است که اذا ما صرم را به معنای زمانی که بشود صرم کرد و صرم کردنش متعارف باشد نه آن زمانی که غلبه صرم باشد آن زمان باشد که دقیقاً با همان زمان خرص یکی می شود اول ازمنه تعارف الصرم اول ازمنه تعارف الصرم نه آن زمانی که معمولاً صرم می کنند یعنی در واقع اول زمان رسیدن میوه خلاصه. این قویترین احتمال این است که در معنا کردن این روایت هست

حالا اگر شما روایت را این گونه معنا کردید ولو به خاطر جمع عرفی روایت این طور معنا کردید خب طبیعتاً بحثی نیست و روایت مشکلی ندارد **اما یک طور دیگر** این است بگوییم نه روایت اجمال دارد چون وجوه مختلفی برای اینکه هم صرم هم خرص در وجوب دخالت دارد بشود بیان کرد اجمال دارد خب **آقای خوانساری** در جامع المدارک فرموده بودند که اگر فرض هم کنیم روایت اجمال دارد این روایت به قرینه آن روایتی که خرص را موضوعیت برای او قائل شده رفع اجمال می کنند رفع اجمال می شود و این حمل می شود بر همین وجهی که کانّ ما از شیخ انصاری نقل کردیم که نتیجه آن این می شود که در مورد نخل و عنب زمان وجوب، همان زمان خرص خواهد بود چون ما در واقع بازگشت دادیم صرم را یک معنایی کردیم که در مورد عنب و نخل زمان صرم و زمان خرص یکی می شود

 این **نکته** را توجه بفرمایید یک بحثی مطرح هست اگر یک روایتی باشد معانی مختلفی داشته باشد معانی مختلفی بر طبق یعنی **گونه های مختلف** بشود روایت را معنا کرد اگر بعضی از معانی آن باشد معارض با روایات دیگر می شود ولی اگر بعضی از معانی آن باشد معارض نمی شود معارض نمی شود آیا ما می توانیم به قرینه اینکه آن روایت دیگر مبیَّن هست به قرینه مبین بودن روایات دیگر رفع اجمال کنیم از این روایت رفع اجمال کنیم به قرینه که نمونه آن مثلاً در بحث کر در روایت عرض کنم حالا اینکه می گویم گاهی اوقات یک روایت مبین هست گاهی اوقات هر دو روایت مجمل است دو تا روایت داریم هر دو مجمل است ولی هر کدامشان را یک معنایی بکنیم رفع تعارض می شود. این قسم دومش در بحث کر مطرح کردند آقایان میزان کر مقدار کر چه مقدار هست در روایت آمده 1200 رطل در روایت دیگری وارد شده 600 رطل و گفتند رطل اجمال دارد حالا من بحثهای صغروی را نمی خواهم وارد بحث بشوم اجازه بدهید گفتند که رطل اجمال دارد ممکن است رطل عراقی باشد رطل مکی باشد رطل مدنی باشد هر دو روایت اجمال دارد هر دو روایت اجمال دارد آن که گفته هزار و دویست رطل می تواند رطل عراقی باشد رطل مکی باشد رطل مدنی. ششصد رطل مکی مساوی با هزار و دویست رطل عراقی است و ششصد رطل مکی با نهصد رطل مدنی مطابق هست بعضیها آمدند این بحث را این طور مطرح کردند که برای اینکه این دو تا روایات را تعارضشان را برطرف کنیم ما روایت ششصد رطل را به رطل مکی حمل می کنیم و روایت هزار و دویست رطل را به رطل عراقی حمل می کنیم یعنی هر دو روایت رفع اجمال از همدیگر می کنند این یک طورهست این بحثش در کلامات آقایان هست بخصوص شهید صدر در شرح عروه آن بحثش را مفصل بحث کرده این یک.

 یک موقعی نه یکی از اینها اجمال دارد فرض کنید حالا روایتی وارد شده باشد با همین مثال در یکی از این روایات گفت هزار و دویست رطل عراقی تصریح کرد گفت هزار و الکر الفٌ و مئتین الرطل العراقی که دیگر مبین است دیگر از آن طرف دیگر یک روایت گفته الکر ست مئة رطل به قرینه آن روایت مبین ما رفع اجمال کنیم از این روایت دیگری که رطل در آن به نحو مجمل به کار رفته .

**ما نحن فیه** از همین مثال قسم دوم هست روایتی گفته که الزکاة تجب عند وقت الخرص عند الخرص که مراد از وقت خرص وقت تعارف الخرص معنا شده عند وقت تعارف الخرص از این طرف این روایت گفته که «الزکاة یجب عند الصرم و عند الخرص» «اذا ما صرم و اذا ما خرص» ما «ما صرم» را و «ما خرص» را می توانیم **یک گونه ای** معنا کنیم که نه در درون خودش تعارض داشته باشد نه با آن روایت تعارض داشته باشد. ما بگوییم به قرینه نصوصیت یا ظهور آن روایت اذا خرصه اخرج زکاته ما این روایت را حمل بر این معنا بکنیم حالا خب این یک مرحله بحث است که آیا درست است یا درست نیست آن بحثش در اصول است

 **یک گونه** دیگری از بحث هست که ما بگوییم نه این روایت اجمال دارد از جهتی اجمال دارد نه اجمال مطلق از جهتی اجمال دارد چون وجوه مختلفی از جمع در موردش وجود دارد از این جهت که صرم آیا خودش موضوعیت دارد وقت صرم یا وقت صرم می تواند به گونه ای تفسیر بشود که بازگشت بکند به وقت خرص و احتمالات در آن وجود دارد پس از این جهت این روایت از اعتبار ساقط می شود از این جهت که از اعتبار ساقط شد آن روایتی که وقت خرص را موضوعیت قرار داده آن روایت بدون معارض خواهد بود و به آن باید تمسک کرد البته از یک جهت این روایت عرض کنم خدمت شما سعد بن سعد که صرم را موضوع قرار داده از این جهت که در تمام حنطه و شعیر و عنب و نخل همه اینها یک ملاک ملاک آن زمان خرص و امثال اینهاست ممکن است شما بگویید که از این جهت چون وجه اول را اگر بگوییم مسئله تمام است چون **مشکلی** که ما داریم اگر بخواهیم فقط به روایت اذا خرصه اخرج زکاته تمسک کنیم این هست که این فقط در مورد عنب می شود به آن روایت تمسک کرد اما در مورد سایر چیزها چطور می شود تمسک کرد خب ابهام در آن ایجاد می شود خب **آقای** **خوانساری** این طوری معنا کردند گفتند در اینکه در هر چهار تا کان حکم یک حکم واحد هست یک زمان واحد هست این از این جهت روایت چیز روایت می شود به آن روایت تمسک کرد و حل مشکل کرد

حالا من به یک سری **بیانهای دیگری** می خواهم بحث را که آن یک ان قلتی دارد که آیا واقعاً سعد بن سعد چون احتمالات مختلفی که ما ذکر کردیم این احتمالات نتیجه آن بعضی از احتمالات نتیجه آن این می شود که اینها حکمهایشان با همدیگر فرق داشته باشد صرم در مورد بعضیها باشد خرص در مورد بعضیهای دیگر باشد این مطلب که روایت سعد بن سعدی که اذا ما صرم و اذا ما خرص حکم غلات اربعه همه آن یک حکم واحد باشد این بگوییم این روایت از این جهت اجمال ندارد این خیلی مطلب واضح نیست چون ممکن است به جهت حل مشکل روایت، صرم به بعضی از غلات مربوط بدانیم و خرص را به بعضی دیگر آن بیان آقای خوانساری شاید دشوار باشد ولی من به عرائض دیگری می خواهم بحث را پیش ببرم **یکی اینکه** آن روایتی که اصلاً در مورد عنب سوال مطرح کرده بود که آیا عنب زکاتش در وقت عنب بودن هست یا اذا صیره زبیباً .

آن روایت سعد بن سعد سوال این بود که هل علی العنب زکاة او انما تجب علیه اذا صیره زبیباً منشا سوال چه بوده؟ ما عرض می کردیم ظاهراً منشا سوال این هست که ادله زکات، زکات را در زبیب ثابت کرده بوده از آن طرف آن چیزی که خارجاً زکات گرفته می شده زمان خرص زکات گرفته می شود یعنی زکات را واجب می دانستند خود خرص نشانه وجوب زکات عند الخرص هست بنابراین در واقع سوال بازگشت به این می کند که آیا این خرصی که در واقع خارج در خارح واقع می شود این خرص اعتبار دارد یا اعتبار ندارد امام علیه السلام با نعم اذا خرصه اخرج زکاته تایید کردند اعتبار خرص را.

 در این فضا از عنب می شود الغای خصوصیت کرد و حکم اعتبار خرص در نخل را هم استفاده کرد چون عرض کردیم آن چیزی که در این بحثها در واقع محل بحث و اشکال هست نخل و عنب است و الا در مورد حنطه و شعیر تقریباً بحث آنچنانی نیست مرحوم محقق حلی هم محط کلام را حنطه و شعیر قرار نداده محط کلام را نخل و عنب قرار داده که آیا نخل و عنب هنگام بدو صلاحشان زکات در آنها واجب هست یا باید تبدیل به زبیب و تمر بشوند بنابراین اگر ما در مورد عنب گفتیم خرص اعتبار دارد این خیلی دشوار هست که بگوییم که خرص فقط در مورد عنب اعتبار دارد این خیلی دشوار هست که بگوییم که خرص فقط در مورد عنب اعتبار دارد کان آن که خارجاً واقع شده بود هم در مورد عنب خرص می کردند هم در مورد تمر خرص می کردند اصلاً در مورد تمر خرصش واضحتر بوده چون آن اصل خرص مال تمر بوده که پیغمبر اصل خرص مربوط به تمر بوده در مورد عنب؛ عنب به خمر حمل شده بوده یخرص فی الکرم کما یخرص فی التمر عبارتی که در منابع عامه هست به این شکل هست بنابراین ما می توانیم بگوییم که در این فضا الغای خصوصیت می شود نسبت به این که در همچنان که در عنب زمان الخرص زمان وجوب هست در تمر هم زمان الخرص زمان وجوب است این هم یک بیان دیگر

 **یک بین دیگر** این طوری ما مطرح بکنیم بگوییم که نه حالا فرض کنید این هم شما نپذیرفتید ما می گوییم که در واقع سیره متشرعه بر این بوده که زمان خرص را زمان وجوب می گرفتند به طور کلی این سیره متشرعه امضا یعنی باید ردع شده باشد تا از اعتبار بیفتد این سیره متشرعه نه تنها ردع نشده است در خصوص عنب هم روایت موید آن هم وجود دارد روایت به اصطلاح تایید کردیم این سیره را بنابراین روایت اذا ما صرم و اذا ما خرص را ممکن است شما بگویید اجمال دارد و از اعتبار ساقطش کنید آن هیچی روایت اذا خرص هم تایید آن سیره است سیره می گوید در زمان خرص وجوب دارد البته تایید سیره در خصوص عنب است در مورد نخل این که در زمان خرص وجوب آمده باشد یا نیامده باشد آن سیره رادعی ردعی ندارد بنابراین آن سیره امضا شده این هم یک بیان دیگری بر این مطلب.

 آقای **روحانی در منتقی الاصول** می گوید عمده در بحث همین سیره بر جواز خرص هست عمده سیره بر جواز خرص هست و این نشانگر این است که مدار بر زمان تمر شدن و زمان زبیب شدن نیست و این هم درست است عرض کردم حالا منهای این روایت هم نبود آن که روایاتی که در مورد این روایات حداکثر دال رادع از آن سیره قطعاً نیستند اگر موید سیره نباشند رادع سیره نیستند و چون سیره ای که ردعی نسبت به او وارد نشده باشد آن سیره ملغی هست نشان میده که این که جواز خرص اجماعی است مرحوم شیخ طوسی هم در خلاف ادعای اجماع کرده و همین طور هم هست خارجاً هم هیچ **نکته جالب** اینجاست که حتی مرحوم محقق حلی حتی مرحوم محقق حلی که مدار را بر چیز قرار داده مدار را بر زبیب شدن و تمر شدن قرار داده خود ایشان هم تصریح می کند که خرص در نخل و در کرم جائز است و مشروع است و مفصل تا همان معتبر فروع خرص را آمده مطرح کرده خرص چطوری باید باشد خارص یکی باشد باشد چند تا باشد مفصل این را بحثش را هم در این کردند در مورد عنب و نخل خرص مسلم است در مورد اینکه آیا این خرصی که در مورد عنب و نخل هست در مورد گندم و جو هم مطرح می شود یا نمی شود آنها را بحث کردند و الا اصل اینکه خرص در عنب و در نخل انجام می شده و ان مشروع هست این مسلم است من نمی دانم محقق چطوری معنا می کرده این وجوب خرص را و مشروعیت خرص را و چطوری ایشان می گوید باید تضمین حق فقرا کند در زمانی که رطب هست بخواهد مصرف کند باید خرص صورت بگیرد و تضمین حق فقرا بشود و امثال اینها و یک مقداری آقایان مطرح کردند که این فرمایش مرحوم محقق با مبنای بعدی ناسازگار است من هم نفهمیدم چطوری اینها را با همدیگر می شود جمع کرد

شاگرد:ظهور در زکات ندارد

استاد: بحث زکات است شما عبارتها را ببینید بله

شاگرد: قابلیت جمع دارد علی الظاهر و آن هم اینکه خرص علی صیرروته زبیباً و اخراج علی انه زبیباً

استاد: دقت نکردید بحث سر این است که تا خرص نکردند حق استفاده ندارند (شاگرد: تا زکات را پرداخت نکنند) تا زکات پرداخت نکنند تا حق فقرا زکات باید واجب باشد که خرص موضوعیت داشته باشد اگر زکات واجب نباشد خب می خورند دیگر نمی گذارند زبیب بشود دیگر

شاگرد:حقی را مطرح می کنند وقتی ما یقین کنیم که فقرا حق در دین دارند و

استاد: نه نمی گذاریم حق ایجاد بشود از کجا یقین می کنیم وقتی می خوریم اگر حق باشد حق خوردن ندارید اگر نه همین الان بخورید بخورید نگذارید کشمش بشود اگر زمان

شاگرد: بدو صلاح که بشود که وجوب می آید

استاد: نه محقق این را نمی گوید بحث سر محقق است بحث سر محقق که بدو صلاح را ملاک قرار نداده از اینکه خرص شده معنایش این است که بدو صلاح موضوعیت دارد دیگر اینها را چطوری جمع کنیم آقایان گفتند این دو تا کلام با همدیگر ناسازگار است و من هم نفهمیدم ایشان چطوری معنا کرده خرص را که بعضیها هم همین را مطرح می کنند که برای اینکه حق فقرا ضایع نشود خب حق اصلاً نیامده وقتی زمان زبیبیت حق می آید الان می خورد دیگر نمی گذارد حق فقرا بیاید مگر واجب است که فقرا حق پیدا بکنند من جلوی حق دار شدن فقرا را می گیرم گیری ندارد

شاگرد: علی انه زبیب صیرورته فیه الزکاة

استاد: نمی گذارم زبیب بشود

شاگرد: خب اگر زبیب بشود

استاد: می گوید زبیب بشود تازه زکات می آید بحث سر وجوبش هم ایشان می گوید آن موقع است

شاگرد: خرص را قبول دارند

استاد:می گوید زمان به اصطلاح زبیب شدن آن اصلاً تعلق می گیرد بحث سر این است

شاگرد: قبلش زمان واجب است نه زمان

استاد: نه زمان وجوبش . زمان وجوب را می گوید آن زمان است برخلاف شیخ طوسی شیخ طوسی می گوید نه لازم نیست زبیب بشود از قبل می آید زمان اخراجش این مسلم است زمان اخراجش که دیگر تعین پیدا می کند اخراج زمان زبیبت است آن بحثی نیست بحث سر این است که زمان وجوب کی است شیخ طوسی زمان وجوب را زمان بدو صلاح دانسته است ایشان می گوید نه زمان بدو صلاح نیست همان زمان زبیبت است

شاگرد:این جواز خرص منظورش بیع الثمار جواز است یا کلاً

استاد: نه کلاً جواز است خرص دارد دیگر بله در همه جا هم چیز هست دیگر خرص اصلاً برای زکات است

شاگرد: خرص می زدند خب معلوم است

استاد: نه حکم شرعی برای او دائر مدار است یعنی شما اگر خرص نکرده باشید نمی توانید در این مال تصرف کنید

شاگرد: شما می فرمایید که محقق خرص را قائل نیستند و همان صرم را به عنوان زبیب را باور دارند پس اجماعی نیست

استاد:نه همین جا در همین زکات هم ایشان فرمودند در همین زکات بحث سر این است که اینها را چطوری کلماتشان را جور کنیم یک مقداری در همین زکات است همه اینها در همین زکات است همین فروع مسئله خرص در همین زکات معتبر . بیشتر از همه این بحثها را خود محقق در معتبر آورده و اینها

به هر حال علی ای تقدیر حالا کلمات محقق را چطوری بتوانیم تفسیر بکنیم و چطور نتوانیم تفسیر بکنیم علی ای تقدیر اینکه قبل از خرص نمی شود تصرف کرد در مال و وقتی خرص صورت می گیرد مدار بر همان خرص است یعنی آن مقداری که خرص هست این معنایش این است که این وجوب آمده است البته خرص می شود به مقداری که زبیباً چه مقدار است ولی پیداست از همین الان وجوب آمده است زمان خرص زمان وجوب است

 بنابراین به نظر می رسد در اینکه زمان خرص زمان وجوب هست هم از جهت سیره خارجی هم از جهت روایات بحث روشن است فقط **بحث سر این است زمان خرص کی است**

مرحوم **شیخ طوسی** دو تا مطلب در کلماتش هست یکی اینکه ایشان می گوید زکات وجوبش زمان بدو صلاح است بدو صلاح هم زمان حصرم شدن در زمانی که عنب غوره ببندد در آن زمان هم بدو صلاح شده بنابراین زکات واجب است

 خب این اینجا این **دو مطلب** مطرح است که **اولاً** آیا زکات وجوبش به بدو صلاح هست این مطلب را ما هیچ روایتی هیچ دلیلی بر این که بدو صلاح موضوعیت داشته باشد در وجوب زکات نداریم هیچ یک دانه روایت هم نداریم بله اگر زمان خرص را زمان بدو صلاح بدانیم مطلب درست است ولی زمان خرص زمان بدو صلاح نیست بما هو بدو الصلاح خرص موقع رسیدن میوه است اگر بدو صلاح را هم با رسیدن میوه یکی بگیریم زمان اینها یکی می شود در منابع عامه زکات را زمان وجوبش را زمان بدو صلاح دانسته اند این هست ولی آنها چون بدو صلاح را زمان رسیدن میوه می دانند خب طبیعی است و زمان خرص هم همین زمان می دانند اینها این عنوانها با همدیگر تلاقی می کند یکی می شود در میان عامه ولی ما اگر بدو صلاح را متفاوت بگیریم از رسیدن میوه قبل از رسیدن میوه هنگامی که خوشه ها به اصطلاح غوره ببندد هنوز رسیدن هم صورت نگیرد بگوییم این بدو صلاح هست این بدو صلاح به این معنا بدو صلاح به این معنا موضوعیت داشته باشد هیچ یک از ادله ما نمی توانیم آن را اثبات کنیم به نظرم آن مسئله ای که این وسط مطرح هست آن این است که در بحث بیع ما بعضی روایات داریم دو تا روایت در بحث بیع هست که از آن استفاده می شود قبل از رسیدن میوه صحیح است معامله فروختن میوه یکی روایت عمار ساباطی هست عمار ساباطی تعبیر کرده موثقه عمار بن موسی ساباتی عن ابی عبدالله علیه السلام قال سالته عن الکرم متی یحل بیعه فقال اذا عقد و صار عقودا این عبارت در کافی هست در تهذیب در ادامه دارد و العقود اسم الحصرم بالنبطیه بنابراین می گوید که وقت غوره بشود این می شود یحل بیعه ایشان کان از یک طرف گفته باید بدو صلاح بشود روایتهای متعددی داریم که تا بدو صلاح نشده پیغمبر می گوید نهی عن بیع الثمره حتی یبدوء صلاحها للبایع و المشتری مثلاً این روایت خب از آن طرف این گفته که حصرم وقتی شد یحل بیعه بنابراین بدو صلاح را به معنای غوره بستن معنا کرده این یک روایت

شاگرد:در کافی صار عروقا است در کافی اذا عقد صار عروقاست

استاد: بله در مجمع البیان این هست که و فی الحدیث سالته عن الکرم متی یحل بیعه قال اذا عقد و صار عروقا ای عقودا و العقود الحصرم بالنبطیه و العروق اسم الحصرم بالنبطیه هر دو را می گوییم یک معناست این طوری در مجمع البحرین این یک روایت

 یک روایت دیگر روایت محمد بن شریح هست که آن روایت قبلی عمار بن ساباطی روایت سی و سه ششصد و سی و نه در جلد بیست و سه جامع الاحادیث بود باب حکم بیع ثمار از ابواب بیع الثمار باب یک حدیث بیست و یک هست این روایت دیگر روایت محمد بن شریح است الحسن بن محمد بن سماعه عن عبدالله بن جباله عن علی بن الحارث عن بکار عن محمد بن شریح قال سالت ابا عبدالله علیه السلام تا می آید در روایت می گوید لایشتره حتی یبین صلاحه حتی یبین صلاحه و بلغنی عنه قال فی الثمر الشجر لابعث بشرائع اذا صلحت ثمرة و قیل له و ما صلاح ثمرة فقال اذا عقد بعد سقوط ورده. عقد یعنی گلش که چیز شد عقد. البته وقتی غوره می بندد این عنوان عقد گلش که بریزد بعد ببندد آن همین تعبیری که در کلمات فقها در مورد حنطه شعیر هست إنعقد این تعبیر إنعقد تعبیر شده البته به نظر می رسد که این حتی یک مقدار زودتر هم هست همان تعبیری که در کلام سید بود اذ انعقد الحب اذ انعقد الحب به یک مقدار قبل از حتی زمانی است حنطه اشتداد الحب نیست انعقاد الحب هست انعقاد الحب. غوره شدن حصرم اوائل که آن معلوم نیست آن اوائل حصرم هم صدق می کند دانه های ریز که می زند

شاگرد: قبل از اینکه شکوفه بزند

استاد: نه نه اول که شکوفه است شکوفه می ریزد دانه های ریز غوره است آن دانه های ریز غوره بزرگ می شود دانه های ریز یک خورده بزرگ می شود حصرم ظاهراً زمانی هست که آن دانه ها بزرگ بشود و الا زمانی که هنوز دانه ریز است آن را ظاهراً حصرم نمی گویند این طور که البته در بعضی از کلمات استفاده می شود این روایت به هر حال قبل از رسیدن است در این مقدارش مسلم است که عُقِد بعد سقوط ورده آن مال قبل از ادارک الثمره و امثال اینها

شاگرد: انگور که ورد ندارد انگور از همان اول سبز است

استاد: بله خرما چی

شاگرد: خرما هم سبز درمی آید دانه سبز

استاد: به اصطلاح آن هم شکوفه

شاگرد: در یک نقطه اینجاست کم کم بزرگ می شود

شاگرد2: گیلاس و هلو و اینها

حالا عرض کنم خدمت شما علی ای تقدیر این را به عنوان موید عرض بکنیم و این که استدلال شده کان چون زمانی که آن میوه از مراحل اولیه اش می گذرد این مراحل مراحل بدو صلاح قرار داده شده بگوییم از این استفاده می شود همان زمانی که غوره بسته می شود و امثال اینها همان زمان زمانی هست که این این روایتها حالا صرف نظر از بحث سندی که هر دو روایت آن روایت موثقه است این روایت موثقه بودن آن هم معلوم نیست سندش چند نفر وجود دارد و علاوه بر اینکه او می گوید و بلغنی انه قال فی ثمر الشجر و بلغنی مرسل هم هست و بلغنی انه قال فی ثمر الشجر . و لا بعث بشرائع... مرسل هم هست امثال اینها این روایتها حالا صرف نظر از اینکه این چه مطلبی باشد اینها مربوط به بیع هست اینها هیچ ربطی به بحث زکات و اینها ندارد ما دلیل نداریم که بین موضوع جواز بیع و موضوع وجوب زکات تلازم باشد ولی به نظر می رسد شیخ طوسی کان در ذهن مبارکشان بین این دو تا تلازم دیدند تلازم دیدند تصور کردند که بدو صلاح موضوع هم وجوب زکات و هم موضوع جواز بیع هست حالا آن روایت عمار ساباطی که اصلاً بدو صلاح هم در آن نیست اینجا حالا یک کلمه یبع الصلاح که همان بدو الصلاح هست در آن مطرح شده یا صلحت ثمرة یک چیزی شبیه بدو صلاح در آن آمده روایت عما ساباطی که این هم نیست و این منشا شده ایشان بدو صلاح را به این معنا تفسیر کرده و این تفسیر ایشان مورد پیروی قرار گرفته ما اشکالی ندارد بگوییم مدار بدو صلاح هست ولی بدو صلاح نه به این معنایی که شیخ طوسی می گوید بدو صلاح به همان معنایی که زمان خرص مطرح است به آن معنا بگوییم این دیگر بحث چیز می شود حالا ادامه بحث را ان شاءالله فردا و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

شاگرد: حاج آقا بحث اصل عملی را انجام دادیم که مثلاً نمی دانیم حصرم را شامل می شود یا نمی شود علم اجمالی اینجا شما علم اجمالی دارید یا اینکه ارتباط پیدا کند

استاد: چه علم اجمالی علم اجمالی داریم زکات واجب است اما کی واجب است روشن است یعنی روی همین جهت مرحوم محقق تعبیر می کند اشبه